

سه روز در خارج برای L’ORÉAL

L’ORÉAL THROUGH GILLETTE · 05

آن صبح که آمد زیر ساختمانم دنبالم، خیلی زود بود — روش کارش همین بود. همیشه می‌گفت صبح دهانش طلاست، و هر کاری بکنی، هر چه آن موقع تولید کنی، دیگر هرگز بعدازظهر تکرارشدنی نیست. ساعت 5:30 بود. نیمه‌شوخی گفت گذرنامه‌ام را بیاورم، و من بی‌درنگ از او خواستم فقط بگوید واقعاً داریم کدام جهنمی می‌رویم.

گفتم سیسیل بخشی از ایتالیاست، برایش گذرنامه لازم نداریم — اما خندید و گفت: برای کسی مثل تو، که به شهرستان عادت دارد، به شهرهای کوچک، به این جور منطقه‌ها — اگر در شهری مثل کاتانیا گم می‌شدی، یک میلیون آدم، دست‌کم می‌توانستند بفهمند اهل کجایی و به خانه‌ات بفرستند.

ها ها ها ها ها ها.

این روش او بود برای گفتن: صبح بخیر Nando، من اینجام، و می‌دانم که تو جهانگرد نیستی.

به کشتی رسیدیم و او سر تا پایم را ورانداز کرد. برای این مناسبت یک کت‌وشلوار آبی خریده بودم، پیراهن آبی روشن، کراوات آبی، کفش‌های نو که جیرجیر می‌کردند، و به همه‌چیز اطمینان داشتم.

ریشم را تراشیده بودم، یکی از افترشیوهای کلاسیک Gillette خودم را زده بودم، موهایم مرتب بود، روحم پاکیزه — واقعاً آراسته بودم. اما چیزی مرا واداشت مکث کنم و فکر کنم: می‌دانستم چیزی در سر دارد، فقط نمی‌دانستم چه.

بازویم را گرفت — برویم کافه، طبقهٔ اول — گفت دنبالش بروم، و وقتی رسیدیم یک‌راست مرا به دستشویی مردانه کشاند.

گفت کت را دربیاورم، کراوات را، پیراهن را، صورتم را درست بشویم و از شر آن افترشیو لعنتی خلاص شوم — گفت مال پیرمردهاست، یادش

می‌انداخت که پدربزرگش چه می‌زد، آن‌قدر تند که هم پشه‌ها را دور نگه می‌داشت و هم مادربزرگش را.

یک شال گردن اسکات به من داد تا جای کراوات را بگیرد، و یک دستمال جیبی برای کتم. بعد Casio نونوارم را از دستم باز کرد، همان که ماشین‌حساب داشت، و ساعتی را که تازه از جعبه بیرون آمده بود به من داد — یک Omega Seamaster، بدنهٔ فولادی — گفت آن را به مچ راستم ببندم، و دستبندی سفیدنقره‌ای را به آن یکی دستم انداخت.

فکر کردم تمام شد، اما بعد شیشهٔ کوچکی عطر فرانسوی از جیبش بیرون آورد، pour femme، و مرا با آن معطر کرد.

این عطر زنانه است، Giorgio، داری چه غلطی می‌کنی؟

مرا نگه داشت و گفت: مردان و زنان اغلب بوهایی می‌زنند که برای جنس مخالف ساخته شده، نه برای بویشان، بلکه برای کاری که قرار است بکنند. نگران نباش، خواهی فهمید — فقط در این مورد به من اعتماد کن.

اما دیگر نمی‌دانم داریم سر کار می‌رویم یا بهانه‌ای پیدا کرده‌ای که بی‌آنکه به من بگویی دنبال زن‌ها بروی — فقط خبرم کن.

لبخند زد و گفت: سر کار می‌رویم، دنبال زن‌ها نمی‌رویم — اما یک زن مشخص هست که به نامش احترام بدهکاریم، و هرگز فراموشش نکن: نامش خاله L’Oréal است.

وقت پیاده شدن از کشتی بود، برای رسیدن به سیسیل — هرچند هیچ‌کس هرگز از ما گذرنامه نخواست. خیابان‌ها تمیز بودند و مردم با «Lei» رسمی حرف می‌زدند، در حالی که در خانهٔ خودمان، در کالابریا، همیشه «Voi» قدیمی را به کار می‌بردیم. این نخستین تفاوت بود، نخستین درس من: واقعاً در خارج بودیم.

Ferdinando